

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹) مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ (۱۲۰) وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۱) وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (۱۲۳)

مراد از صدق و صادقین

این آیه ۱۱۹ بعد از آن جریان تبوک، به عنوان حلقه واسطی است **اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** که صادقین و علامت **صدق** صادقین در آیات بعدش می‌آید. کما این که عرض شد صادقین در قرآن به آن **صدق‌های رفتاری** گفته می‌شود بیشتر از این که به **صدق‌های گفتاری** اطلاق بشود. عرض شد همان تعبیری که در فارسی داریم که، اگر راست می‌گویی این کار را بکن ولی تو راست نمی‌گویی، یا مثلاً یک نفر بگوید معاد درست است. می‌گوییم: اگر راست می‌گویی... یعنی حرف درست است، راست که می‌گویی، حرف درست است ولی آیا تو پای حرفت هستی یا نه؟!

در روایات ما راجع به **وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** خیلی تأکید شده که مراد اهل بیت است؛ مثل **إِنَّا عَنَّا**؛ یا **نَظَرُهُ** **إِلَيْنَا** روایاتی که استناد شده که با **صادقین** باشید؛ یعنی با **اهل بیت** باشید. بارها عرض شده که این جور روایاتی که داریم که گفته‌اند **إِنَّا عَنَّا**؛ منظور فقط ما ایم. این خود آیه را تخصیص نمی‌زند. اهل بیت بیان مصداق اتم می‌کنند. البته مصحح تفسیری دارد این معنا. در سوره شعراء آیه ۸۳: ص ۳۷۰ را بیاورید. ببینید حضرت ابراهیم(ع)، یک دعایی دارد بعد از آن آیات معروف که همه این‌ها **ادب دعاست الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ** *

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِي؛ او کسی است که به من طعام می دهد و می نوشاند * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِي؛ وقتی من مریض می شوم او شفا می دهد، نه این که او مریض می کند و او شفا می دهد! با این که این کارها را او می کند، منتها ادب حرف زدن این است * وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِي * وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ * رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِيقِي بِالصَّالِحِينَ؛ خدایا به من حکم بده و من را به صالحین ملحق کن!

می بینید این پیامبر خدا در اواخر کار خودش می گوید: مرا به صالحین ملحق کن! این مصحح تفسیری و کونوا مَعَ الصَّادِقِينَ است. در چندین جای قرآن به حضرت ابراهیم گفته اند که توی این دنیا نه! توی آن دنیا. این صالحینی که مورد درخواست حضرت ابراهیم بوده است، چه کسانی هستند؟

چند آیه را ببینید. آیه ۱۳۰ سوره مبارکه بقره و آیه ۱۲۲ سوره مبارکه نحل و آیه ۲۷ سوره مبارکه عنکبوت را ببینید. این معنا چندبار راجع به حضرت ابراهیم تکرار می شود.

بقره: ۱۳۰: وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.

وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ؛ این «رَغَبَ عَنْ» به معنی دوری کردن است. «رَغِبَ إِلَى» به معنای نزدیکی کردن است. هر دو را هم در قرآن داریم. **وَالِي رَبِّكَ فَارْغَبْ** در سوره انشراح داریم؛ کی هست که دوری کند از **ملت و روش** ابراهیم مگر این که خودش را خر بکند. **وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا؛** ما او را در دنیا برگزیدیم. **وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ؛** او در آخرت از صالحین است. خود ابراهیم که معلوم است صالح است. وقتی شیخ الانبیاء می گوید می خواهد ملحق به صالحین بشود، توقع او چیز دیگر است که در روایات داریم که می خواهد ملحق به ائمه بشود. در جوابش می گویند توی آخرت این اتفاق می افتد. تو در آخرت به صالحین ملحق می شوی.

و همین طور در سوره عنکبوت: ۹: **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي**

الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ.

یعنی ارجاعش داده‌اند که در آخرت با یک ارتقاء مقامی ملحق می‌شوی به صالحان و از صالحان می‌شود. این

معلوم است که منظور این رتبه معمول نیست. که **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ؛**

آن‌هایی که ایمان و عمل صالح را انجام بدهند ما یواش یواش آن‌ها را در زمره صالحین قرار می‌دهیم، ولی

منظور این نیست! بلکه ما حتماً آن‌ها را در زمره صالحین قرار می‌دهیم؛ یعنی گوهر جانشان را صالح می‌کنیم.

این‌ها خودشان صالح می‌شوند، نه این‌که عمل صالح از آن‌ها سر می‌زند! راهش این است که ایمان بیآورند و عمل

صالح انجام بدهند. آدم صالح کسی است که عمل صالح از درون او می‌جوشد. این طور نیست که با خودش درگیر

باشد و خودش یک جور باشد و عملش یک جور دیگر باشد. البته این هم دو مراتب است و اصلاً در کلام

می‌گویند: هرکس در هر مرتبه‌ای عمل صالح انجام دهد در همان رتبه او را وارد صالحین می‌کنیم؛ یعنی

صالحین ذومراتب هستند، ولی تعبیر صالحین در قرآن لزوماً به معنی رتبه خیلی بلند نیست که اگر بگوید:

الحقنی بالصالحین به او بگویند: تو در آخرت از صالحین خواهی بود

و بعد **لَنُدْخِلَنَّهُمْ** (با دو تأکید لام و نون تأکید ثقیله) **فِي الصَّالِحِينَ؛** حتماً از صالحین قرار می‌دهیم. اینی که

حضرت ابراهیم می‌خواسته منظور این نبوده است. خب معلوم است؛ مثل این است که یک نفر دکترا دارد. از خدا

بخواهد که جدول ضرب من درست شود!

تفاوت «مع الصادقین» با «من الصادقین»

می‌خواهم عرض کنم **كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** که در این آیات داریم و اهل بیت اصرار دارند که این صادقین

ماییم. به خاطر وجود همین مع است که خیلی وقت‌ها این را کنار اولی الامر می‌آوریم. **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا**

الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ (نساء: ۵۹)؛ یعنی یک موقع است که شما آیه را جدا می‌کنید که **كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ**، نه

کونوا من الصادقین. خب این معلوم است که الصادقین خیلی بالاست و معیت‌اش هم این قدر بالاست که ما عرضه

من الصادقین نداریم همان فقط مع الصادقین باشیم! پس مع الصادقین را اگر جداگانه بررسی کنیم باید شأن خیلی بالایی باشد و این همان است که **وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ**. اما آیه در خود محتوای سوره همان بحث تشکیلاتی و جمعیتی است که عرض شد. البته طبیعتاً این تشکیلات **محور** می‌خواهد آن هم محوریت صادقین؛ برای همین است که پشت سر همین آیه مجدداً بحث پیامبر را دارید. **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ (۱۱۹)** که این آیه را به عنوان حلقه واسط آیات بالا و پایین معنا کردیم، حالا؛

جهاد در دو جبهه: جبهه رزمی و جبهه فرهنگی

(۱۲۰): **مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَن رَّسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ***

(۱۱: ۱۹) حالا که می‌خواهید با صادقین باشید باید در دو جبهه فعالیت کنید: ۱- بسیج رزمی و جنگی و ۲-

بسیج فرهنگی. شما اگر می‌خواهید با صادقین باشید، ببینید پیغمبر الان دارد چه کار می‌کند؟! در دو جبهه باید شروع به کار کنید. یک جهاد رزمی است که همین آیات ۱۲۰ و ۱۲۱ مصداقش است. و جبهه بسیج فرهنگی که آیه ۱۲۲ است. این دو جبهه را حق ندارید رها کنید. حق ندارید؛ **مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ**. در این آیه معلوم است که الغای خصوصیت می‌شود. معلوم است که منظور فقط مدینه و حول مدینه نیست. (این جا از موارد واضح الغای خصوصیت است؛ لغو کردن و انداختن خصوصیت) مدینه که خصوصیتی ندارد که بگوییم مدینه و اطرافش نمی‌توانند و حق ندارند تخلف بکنند! مدینه که خاصیتی ندارد مگر علی توی کوفه باشد، «ما كان الاهل الكوفه و من حوله من الاعراب» می‌شود. اگر علی توی تهران باشد «ما كان لاهل التهران و من حوله من الاعراب» می‌شود. حالا چرا این عاصمه و پایتخت آن حکومت؟ چون هر قدر نزدیک‌تر می‌شوند به **رهبری**، آن‌ها وظیفه‌شان سنگین‌تر است. ایران با جاهای دیگر فرق دارد. این چقدر دفاع می‌کند و آنان چقدر؟ این چقدر سپر بلا می‌کند و دیگران چقدر؟ حرمت امام‌زاده را متولّی‌اش نگه می‌دارد. **دور رهبری** وظیفه‌اش از کسانی که **دور از رهبری**

هستند بیشتر و شدیدتر است. این‌ها وظایفشان با هم فرق می‌کند. مدینه مشخص است خصوصیتی ندارد، مدینه به عنوان پایتخت ذکر شده است. این عنوان رسول هم در **شأن اجتماعی رسول** مطرح است. (۳۰: ۲۲) عنوان رسول در این موارد بارها عرض شد که عنوان مهمی است که وقتی الله و رسول با هم می‌آیند رسول در شأن اجتماعی مطرح است؛ یعنی رسول خودش عنوان دارد؛ مثل این که من بگویم: آقا این جا باید حرف ما را گوش بدهید! حرف من؟ یا حرف بلندگو؟ چه فرقی دارد؟ حرف من و باند یکی است. کسی نمی‌گوید که حرف من و این بلندگو را گوش بدهید! وقتی خدا می‌گوید اطاعت از خدا و رسول بکنید، نه این که رسول را در جایگاه مبلغ احکام قرار بدهیم. او که حضرت رسول نیست، او خداست. اطاعت از رسول مال جایی است که حضرت رسول خودش عنوان دارد. این است که عنوان رسول عنوان مهمی است! **مَا كَانَ لِلأهلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الأعرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ؛** این‌ها حق ندارند از رسول الله تخلف بکنند.

اهل بیت مصداق اتم قله‌های قرآن

راجع به **كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** (اهل بیت) حضرت امیر عباراتی دارند توی نهج البلاغه (خطبه ۸۷) می‌فرمایند: **فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ وَ رَدُّوهُمْ وَرُودِ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ؛** شما این اهل بیت را در احسن منازل قرآن بگذار. همه قله‌های قرآن را برای این‌ها ببین. این بیان مصداق اتم است. در بسیاری تفسیرها این‌ها تفسیر نیست بلکه بیان مصداق اتم است حتی ممکن است مصداق اتم همان زمان باشد؛ مثلاً داریم **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ** (احزاب: ۲۳) **فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَهُوَ حَمَزَةُ بِنِ عَبْدِالمطلب وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَهُوَ عَلِيٌّ بِنِ ابیطالب؛** یعنی مصداق اتمی است که همان جا بعد از جنگ احد و احزاب این آیه نازل شده. سیدالشهدای آن زمان حضرت حمزه بوده. **فَأَنْزَلُوهُمْ بِأَحْسَنِ مَنَازِلِ الْقُرْآنِ؛** یعنی اهل بیت را در قله بنشانید. هر منزلی را گفتند شما بگویید یعنی اهل بیت. لذا دست باز است از این جهت، پس **فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ؛** یعنی سید الشهداء **وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ؛** یعنی حضرت مهدی (عج) و این‌ها تفسیر نیست،

بیان مصداق است. وَ رَدُوهُمْ وَرُودِ الْهَيْمِ الْعِطَاشِ؛ به سمت اهل بیت وارد بشوید و بروید، مثل شتری که از تشنگی له له می‌زند با بی‌میلی و بی‌رغبتی نه! بلکه با هَیْمَان و هیجان.

تفکر مادی و عمل الهی!

حالا که می‌خواهید با صادقین باشید، محور وسط را باید صادقین بگذارید. مصحح صادقین هم رسول الله به عنوان رهبر الهی است. باید این رهبر الهی را بگذارید وسط. کسی حق ندارد أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ؛ اولاً حق ندارد از رسول تخلف کند. وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ؛ ثانياً حق ندارد به خودش از او رغبت کند. یعنی باید خودش را سپر بلای او بکند. اگر تیری دارد می‌آید، باید خودش را سپر کند. بعد هم چرایی اش را می‌گوید. ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ... إِلَّا كَتَبَ لَهُمْ؛ چون همه این‌ها دارد ثبت می‌شود. باید در یک دستگاه دیگری به این‌ها نگاه کرد. (۱۰: ۲۹) نمی‌شود آدم مادی فکر کند و الهی عمل کند!

معبودهای مختلف و روش‌های یکسان!

شما این محتوای سوره کافرون را ببینید از اولش تا آخرش بحث برائت است. نکته در آیه آخرش است. نه من زیر بار شما می‌روم نه شما زیر بار من برو هستید و ... ؛ لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ. وقتی ما اله‌مان مختلف است، معبودمان مختلف است مگر می‌شود در روش مثل هم باشیم؟! مگر می‌شود معبودهایمان یکی نباشد، اما اقتصاد و علوم اجتماعی و علوم انسانی و اولویت‌های پژوهش‌مان یکی در می‌آید! خوب باید شک کنیم که نکند معبودمان هم یکی است؟! مگر می‌شود در روش و خطوط کلی هم آن‌طوری دربیابیم که آن‌ها درآمده‌اند؟! اگر در سوره ممتحنه آیه ۴ داریم که ابراهیم اسوه برائت است؛ قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَاؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا؛ اصلاً حرف ابراهیم این است که بین ما و شما ابداً عداوت و بغض است. خوب هی سعی نکنید این gap را پر کنید! در دانشگاه شریف می‌گفتم: سعی نکنید وفاق ایجاد کنید. با دو تا معبود، چند روش باید دربیابید! سعی نکنید مبانی را به

هم نزدیک کنید. ماها که نمی توانیم وفاق داشته باشیم. خیلی وقت ها بحث این است که با **معادلات اخروی** کار، روش، انسانیت، اقتصاد یک چیز دیگر درمی آید. وقتی تعریف ما از کرامت، مال و رزق با تعریف آنها این قدر متفاوت است، چرا باید اقتصاد ما یکی در بیاید؟! خب این که نمی شود. پس این تعاریف به چه درد می خورد؟! اگر علوم ما و آنها یکی درآمد باید شک کرد. ما در خلأ که زندگی و فکر نمی کنیم! یا آن را با تئوری های درست و حسابی اسلامی پر می کنیم، یا پر می شود! طرف می پرسد که من با این روحیه اسلام برای من چه نسخه ای دارد؟ جواب این است که این روحیه را ول کن! لزومی ندارد اسلام برای هر روحیه و فکری نسخه داشته باشد! اصلاً نباید داشته باشد و الا مثل مومی است که با هر چیزی می خواهد خودش را سازگار کند. (۴۱):

(۳۲)

بهای جان؛ فقط جهاد، فقط پیکار در راه خدا

این شأن رسول در این جا شأن رهبری الهی است. رهبری که از جانب خدا تعیین شده است. شما حق نداری خودت را مقدم بکنی! این کسانی که می گویند ما پشت سر رهبری حرکت می کنیم، این نهایت خودخواهی است! مثل این که رهبر را گذاشته ایم در میدان مین؛ یعنی که او برود مین ها را خنثی کند. او برود روی مین که ما راحت رد شویم! نباید شما به جان تان از جان او مشتاق تر باشید. کسی که ایستاده بود ظهر عاشورا موقع نماز جلوی اصابت تیرها را به اباعبدالله می گرفت، تا نماز تمام شد افتاد زمین، پرسید: **أَوْفَيْتُ؟** این یعنی سرباز! یعنی رهبر را بگذار وسط و خاکریزها را دورش بچین تا به او آسیبی نرسد، نه این که برو پشت او قایم شو تا ببینی چه می شود! بعد که دیدیم سالم ماند ما هم می آییم! باید خود را سپر کنیم؛ چون منطقی ما این است؛ **ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نِيلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ** (۱۲۰) چون برایتان می نویسند این ها را. اگر جهاد فی سبیل الله است، چه بزنی چه بخوری، برنده ای! بحثش عرض شد ذیل آیه **إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ** (۱۱۱)؛ فقط می توانی پیکار در راه خدا کنی و دو نتیجه هم بیشتر ندارد **فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ**؛ یا می زند یا

می خورد. انسان وقتی جانِ خودش را با خدا مباحه کرد، فقط حق دارد جانی که تحویل گرفته در راه جهاد صرف کند. یا جهاد فرهنگی یا جهاد رزمی. نمی شود هر کاری دلش خواست با جانش بکند. این می شود تصرف عدوانی در ملک امانی. جانِ تو که مالِ خودت نیست که هر طور بخواهی بذل و بخشش کنی. ما وقتی کوه می رفتیم می گفتند قهرمان کوهنوردی این جا آمده در شرایط برفی بد یخ زده و مرده! این آدم ابله که قهرمان نیست! این چه ملاکی است؟ این جانی که باید برود در بسیج نظامی و فرهنگی، جانش را برداشته برده در کوهها و یخ زده! گاهی طرف کوه می رود و ممکن است از کوه پرت شود و بمیرد، این اشکال ندارد ولی کسی حق ندارد جان خودش را بذل و بخشش کند. مگر جان مال تو بود که بذل و بخشش کردی؟ خدا این جان را به ید امانی به تو سپرده. در ید امانی هر جور که نمی شود تصرف کرد. تو فقط حق داری پیکار در راه خدا کنی با این جان.

آیه ۵۰ همین سوره توبه را ببینید که این منطق دینی ماست: **إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ؛** اگر به شما حسنه‌ای برسد آن‌ها را ناراحت می کند **وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا؛** اگر به شما مصیبتی برسد این آدم‌هایی که خیلی ادعای تعقل دارند. این‌ها که کلاً بیرون می ایستند و می گویند: **قَدْ أَخَذْنَا أَمْرًا مِنْ قَبْلُ؛** البته از قبل قابل پیش بینی بود! آقا بیا وسط بعداً حرف بزن! مثل کسانی که بیرون مسابقات می ایستند و می گویند این باید از سمت چپ فرار می کرد و.... اگر مردی خودت بیا وسط! بعد بگو از پیستون چپ و راست چه جوری جلو بروند! **وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فَرِحُونَ (۵۰)؛** با خوشحالی پشت می کنند **قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا** بگو هر چه به ما اصابت می کند همه اش لناست. علینا نیست. **هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (۵۱)** **قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ؛** شما دنبال چه می گردید؟ منطق ما **احدی الحسنيين** است. منطق دین این است. ولی برای شما چنین انتظاری نداریم **وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا** ولی شما یا عذاب الهی می بینی یا به دست ما عذاب می شوی؛ برای ما **احدی الحسنيين** و برای شما **احدی الشرین** است **فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبَّصُونَ؛** حالا منتظر باش. همین که امیر المؤمنین می گوید: **الْفَقْرُ وَالْغِنَى بَعْدَ الْعَرْضِ عَلَى اللَّهِ؛** غنی و فقر آن جا معلوم می شود.

لذا (۴۷: ۴۰) باید خاکریز بندی داشته باشید. داریم در نهج البلاغه که **إِذَا حَضَرَتْ بَلِيَّةٌ فَأَجْعَلُوا أَمْوَالَكُمْ دُونَ أَنْفُسِكُمْ، وَإِذَا نَزَلَتْ نَازِلَةٌ فَأَجْعَلُوا أَنْفُسَكُمْ دُونَ دِينِكُمْ؛** اگر نازلهای خواست نازل بشود، مال تان را سپر جان تان کنید و جان تان را سپر دین تان. اگر بلا خواست به جان بخورد مال را سپر کن و اگر خواست بلا به دین بخورد جانت را سپر کن! این دین را بگذار وسط و دورش یک خاکریز چند لایه از جان و مال بگذار. نه این که خودت را وسط بگذار و رهبر امت اسلامی و رسول الله را بگذاری جلو خاکریز! (۴۲: ۰۰) **لَا يَطُؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**

*

برای این است **لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ** که هیچ تشنگی و هیچ زحمتی نمی بینید. (این نکره در سیاق نفی است که مفید عموم است). **وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ** و هیچ مخمصه‌ای در راه خدا نمی رسد. مخمصه، خُصْص البطون و خمیص به معنای گرسنگی و لاغری است. در مخمصه گیر افتادن؛ یعنی جایی که گرسنگی اتفاق می افتد.

صفاتِ چون امانتداری صفت حیوان خوب است

عنوان مهمّ در بحث دین **حرکت فی سبیل الله** است که مهم است.

چه شکره‌است در این شهر که قانع شده‌اند شاهبازان طریقت به مقام مگسی

ما فکر می کنیم که اگر یک عده کار خوبی می کنند به **مقام عالی انسانی** رسیده‌اند. (۴۹: ۴۳) یک جملات لطیفی شیخ بوعلی در نمط‌های **آخر اشارات** دارد. می گوید: که اگر یک نفر از حیطة خودش دفاع می کند این انسان خوبی نیست این حیوان خوبی است. بعد مرغ را مثال می زند. می گوید مرغ تا وقتی بچه ندارد فرار می کند ولی وقتی جوجه دارد اگر شما بخواهی به آن‌ها نزدیک بشوی، همین مرغ خودش را سپر می کند. همین غیور می شود. اگر کسی صرفاً بخواهد از حیطة خودش محافظت بکند و این را شأن انسانی می داند، این حیوان خوبی است! اگر کسی خیانت در امانت نمی کند، رشوه نمی گیرد، این حیوان خوبی است. چون که احکام کلب معلّم

(سگ دست‌آموز)، یا باز شکاری با سگ هراش (ولگرد) فرق دارد. اگر این سگ معلّم، حیوانی را خفه بکند، گوشت آن حیوان حلال است. این خاصیت علم است اولاً! با این که خودش وحشی و گوشتخوار است، اما در امانت خیانت نمی‌کند و هیچ تصرفی نمی‌کند. کسی که رشوه نمی‌گیرد، خیانت در امانت نمی‌کند، این حیوان خوبی است. این که مقام خلیفه‌اللهی نیست. مهم این است که ما فی سبیل‌الله حرکت بکنیم. در راه خدا نباشد ارزشی ندارد. فیلم آقای خامنه‌ای زمان اوائل جنگ را دیده‌اید که پشت این بلندگوی سبزی‌فروش‌ها می‌گویند: مهم این است که ما فی سبیل‌الله حرکت بکنیم. (۳۳: ۴۷)

جنگ در راه وطن غیرت حیوانی است

تلاش در راه کشور و وطن، می‌شود حیوان خوب. اگر کسی از دیار و کشورش اخراج شود، در راه ابناء و دیار هم هست باید این رنگ را داشته باشد. آیه ۲۴۶ بقره را ببینید؛ **أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى** این ملأ و چهره‌ها حرف‌های درستی می‌زنند اما معمولاً کاری نمی‌کنند. این **وَآتَبَعَكَ الْارذِلُونَ** هستند؛ مردم پست و پابرنه‌اند که کار می‌کنند. **إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ اِبْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ**؛ گفتند: یک ملک برای ما بگذار که در راه خدا پیکار کنیم **قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ أَلَّا تُقَاتِلُوا؟** آیا فکر نمی‌کنید اگر جنگ واجب بشود، شما نمی‌جنگید؟! یک جمله خوبی می‌گویند **قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا؟** ما چطور در راه خدا نجنگیم و حال آن که از دیار و ابناءمان اخراج شده‌ایم؟! این درست است. یعنی اگر از دیارمان اخراج شدیم، فی سبیل‌الله باید بجنگیم! این که می‌شود حیوان خوب! حیوانات هم سر این چیزها می‌جنگند! آن‌ها هم در حوزه استحقاقی خودشان درگیر می‌شوند. تصویر ما از حیوانات خیلی بد شده، فکر می‌کنیم شیر همین جوری همه را پاره می‌کند! شیرها یک منطقه‌های محافظتی دارند، منتها چون علف‌خوار نیست از همان منطقه محافظتی خودش شکار می‌کند. بعد تا آخرش هم نمی‌خورد بلکه برای وحوش دیگر هم می‌گذارد! و اگر یک شیر دیگر بخواهد وارد قلمروش شود، مانعش می‌شود، لذا خلیفه‌الله شدن یک چیز است، حیوان خوب شدن هم یک چیز دیگر است!

در این قسمت آیه سختی‌های راه را می‌بینید، (۲۵: ۵۱) اما از این قسمت به بعد آیه لبه دیگر احدی الحسینین را می‌بینید! **وَلَا يَطُؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ**؛ در هیچ جای گام‌زدنی گام نمی‌گذارید مگر این که کفار را خشمگین کند؛ مثل همین راهپیمایی‌ها. هر گامی که در این راهپیمایی می‌گذارید، ثواب دارد. **وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نِيْلًا**؛ و از دشمن ضربه‌ای نمی‌خورید، یا انتقام نمی‌گیرید **إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ**؛ مگر این که برایشان عمل صالح نوشته می‌شود. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ**؛ خدا اجر محسنین را ضایع نمی‌کند. شما حق تخلف ندارید و اجر آن را هم برایتان می‌نویسند! مگر نمی‌خواهید فی سبیل الله عمل کنید؟ مگر این رهبر الهی نیست؟ پس حق تخلف ندارید! (۵۳: ۰۷)

(۱۲۱): **وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**

این که شما رهبر را تنها نگذارید، آن آیات نور را یادتان هست، بحث **استیذان از رهبر**؟! آیه ۶۲ نور **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ**؛ مؤمنان تنها و تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و رسول می‌آورند **وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ**؛ و وقتی در امر جامعی با او قرار می‌گیرند، (امر جامع یعنی الامر التي ينبغى أن يجمع عليها؛ امرهایی که **مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ** است؛ امرهایی که باید با جمع انجام بشود. اراده جمع را می‌خواهد؛ مثل جنگ)، نمی‌روند مگر این که اجازه بگیرند. حق ندارند بی‌اجازه بروند، حتی در روایات فقهی ما آمده است که اگر در محضر پیغمبر هستی، **دَم رُغَاف** (خون دماغ) پیدا کردی، باید یک دستمالی جلوی صورتت بگیری که معلوم شود معذوری و بروی! نمی‌شود همین جوری بلند شوی بروی! **إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ**؛ کسانی که می‌آیند از تو اجازه می‌گیرند. **أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ** آن‌ها ایمان دارند **فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ** حالا اگر آمدند اجازه گرفتند؛ مثل حنظله غسیل الملائکه **فَأَذَنَ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ**؛ به هر کس که تو خواستی اجازه بده، (رهبر آن است که از او اجازه می‌گیرند و اگر او خواست اجازه می‌دهد و اگر نخواست اجازه نمی‌دهد!) بعدش هم برایشان استغفار کن، چون چیزی را از دست دادند به واسطه شرکت نکردنشان **وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**.

خدا حسنات را به احسن ما كانوا يعملون جزا می دهد

برگردیم به سوره توبه:

(۱۲۱): وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَ هِجِ انْفِاقَ نَمِي كُنِيْد، كَمِ يَآ زِيَادَ وَلَا يَفْطَعُونَ وَاْدِيَا؛ وَ هِجِ وَادِي رَا نَمِي پِيْمَايْنِد، قَطْع مَسَاْفَتِ نَمِي كُنِنْد اِلَّا كُتِبَ لَهْمُ؛ مَكْر كِه يَادَاشْتِ مِي شُوْد؛ بَرَايْشَانِ نُوْشْتِه مِي شُوْد. لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ؛ تَا اَيْنِ كِه خُدا بَهْتَرِ از اَن چِه رَا اَنْجَامِ دَاْدِه اَنْد، جَزَايِ اَيْنِ هَا قَرَارِ بَدِهْد. بِيْنِيْدِ اَوْلَا اَدَمِ خَيْرِي اَنْجَامِ بَدِهْد خُدا چَنْد بَرَابَرِ پَادَاشِ مِي دِهْد؟ بِه نِيْتِ وَ كَارِ بَسْتَكِي دَارْد؛ مَثَلًا دَارِيْمُ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا؛ مُمْكِنِ اسْتِ دَوْبَرَابَرِ بَاشْد. بَهْتَرِ پَادَاشِ مِي دِهْد، اَمَا دَرِ مَقَابِلِ سَيِّئِهِ وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى اِلَّا مِثْلَهَا (انعام: ۱۶۰). حِدا كَثْرِ اَنْدَازِه خُودشِ جَزَا مِي دِهْد؛ يَعْني دَرِ بَرَابَرِ سَيِّئِه اَنْدَازِه خُودِ سَيِّئِه يَا كَمْتَرِ. يَكِ مَوْقِعِ مِي گُويَنْد مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا (هَمَان)؛ دِه بَرَابَرِ. يَكِ مَوْقِعِ دَارْد كِه مَثَلُ الَّذِيْنَ يُنْفِقُوْنَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيْلِ اللّٰهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ اَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبَلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٍ وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ اللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ (بقره: ۲۶۱) هَفْتَادِ بَرَابَرِ وَ هَفْتَصْدِ بَرَابَرِ. مِعَاْمَلِه خُدا اَيْنِ جُورِي نِيْسْتِ كِه فِقْطِ دِه بَرَابَرِ مِي دِهْد. وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ؛ خُدا بِيْشْتَرِ هَمِ مِي كُنْد؛ يَعْني بَرُو بَالَا. يَكِي از قَلّه هَايِ اَيْنِ بَحْثِ كِه خُدا چِه جُورِ جَزَا مِي دِهْد. آيَاتِ مِتْعَدْدِي اَمْدِه كِه لِيَجْزِيَهُمُ اللّٰهُ اَحْسَنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ؛ يَعْني مِطَابِقِ وَ بَرَابَرِ اَحْسَنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ مِي دِهْد. اَيْنِ هَمِ دَرِ هَمِه مِوَارِدِ اَجْرِ مِجَاهِدَانِ اسْت؛ كَسَانِي كِه دَرِ لِحْظِه خَطْرِ دُورِ رَهْبَرِشَانِ رَا خَالِي نَمِي كُنِنْد.

اَحْسَنَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ؛ يَعْني تُوِي يَكِ باغِي هَمِه مِيوه هَا كِه يَكِ جُورِ نِيْسْتَنْد. اِگرِ يَكِي بِيَايْدِ، كَلِ باغِ رَا بِه قِيْمْتِ هَمَانِ چِهَارْتَا مِيوه خُوبِ وَ اَعْلَا وَ اَبْدا رِ وَ دَرِشْتِ بَخْرْد. اَيْنِ اسْتِ كِه خُدا اَعْمَالِشَانِ رَا مِي خْرْدِ بِه قِيْمْتِ بَهْتَرِيْنِ كَارِي كِه اَنْجَامِ دَاْدِه اَنْد! بَرَايِ هَمِيْنِ اسْتِ كِه مِي گُويَنْدِ يَكِ شِيْرِيْنِ كَارِي مَشْدِي (جِهَادِ دَرِ رَاهِ خُدا دَرِ مِدارِ رَهْبَرِي) بَرَايِ خُدا بَكُنِيْدِ تَا هَمِه اَعْمَالِ تَانِ رَا بِه هَمَانِ قِيْمْتِ بَخْرْد!

(سؤال) بِه چَنْدِ دَلِيْلِ فَعْلِ مَاضِي مِي آيْد: ۱- اَيْنِ كِه مَاضِي رَا بَرَايِ اَفْعَالِ مَحْقُقِ الوَقُوعِ مِي آوَرَنْد؛ يَعْني قَطْعًا اِتْفَاقِ مِي اَفْتَد؛ مَثَلًا اِذَا الشَّمْسُ كُوْرَتْ؛ وُلِي هَنْوُزِ كِه شَمْسِ تَارِيَكِ نَشْدِه.

۲-دلیل دیگر سبق‌های کتابی است (۴۶: ۰۵: ۰۱) **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا** (حدید: ۲۲) یعنی از قبل نوشته شده. آیات هم در همین فضا می‌آید که هرچه به شما برخورد قبلاً نوشته شده. قبلاً یک جایی ثبت و ضبط شده که این بلا باید سر شما می‌آمد. وقتی قرآن یک معرفتی را می‌گوید از موضع تربیتی خودش می‌گوید؛ یعنی نمی‌گوید اگر کسی خبط و خطایی بکند، یک بلایی سرش می‌آید، با این که این هم از قبل نوشته شده، می‌گوید **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ** (شوری: ۳۰)؛ خودتان در احد خراب کردید، نتیجه‌اش این شد! تقصیر خودتان بود و حال آن که این هم قبلاً نوشته شده بوده است؛ چون گفتن معارف جا دارد؛ مثلاً همه زمان کنکور شبهه جبر و اختیار می‌گیرند. انگار این خاصیت کنکور است! تو که نباید مستقیم این شبهه را جواب بدهی، بلکه باید یک کار دیگر بکنی. طرف در دانشگاه شریف به من می‌گفت که رفیقم از کل دین و ایمان برگشته، به خاطر این که سر آیه **وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** گیر افتاده! گفتم: مشکل او این نیست که شاء دیگران در شاء خداست. مشکل چیز دیگری است برو آن را حل کن! بعد او را می‌اندازی دوباره در کتاب بینش دینی پیش‌دانشگاهی و بعد هم مگر این شبهات برای کسی به همین راحتی حل می‌شود! مگر کسی به همین مفتی‌ها آیه **وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ** را می‌فهمد؟ خود علما دارند توی سر و کله خودش می‌زنند که این را بفهمند! هر که در این بحث بیفتد گیر می‌کند. ولی قرآن آیه **مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا** در فضای تربیتی طرح می‌کند که تو جنگیدی و باید هم می‌جنگیدی و صدمه هم که دیدی این در سبق کتابی از اول نوشته شده بود. این می‌شود هدف تربیتی آیه، نه این که طرف یک خبط و خطایی کرده؛ مثلاً عملیات لو رفته و شکست خورده، بعد بگوید: طوری نیست **فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا**، این جا جای این آیه نیست بلکه باید بگوید: **وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ**؛ زیر سر خودتان بود، لذا اهداف تربیتی آیات و معارف مهم است. (۱۳: ۱۰: ۰۱)

(۱۲۱): **وَلَا يَنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**؛ این‌ها مثال‌های مختلف حرکت در مسیر خداست که قدم می‌زند. نفقه می‌دهد، فکر می‌کند **إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ**؛ حتماً یادداشت شده.

بسیج رزمی و بسیج فرهنگی بسته به موقعیت

(۰۸: ۱۱: ۰۱) گاهی بسیج رزمی است. بعضی‌ها این سؤال را می‌کنند که جنگ رفتن مهم‌تر است یا دانشگاه رفتن و درس خواندن؟! اگر دزد به خانه‌ات می‌زد باز هم همین حرف را می‌زدی؟ خب بستگی به موقعیت نظام در آن لحظه دارد. گاهی ممکن است با یک گروهان کار حل بشود. گاهی ممکن است لازم باشد همه بروند جنگ که قضیه حل بشود. چرا وقتی دزد به خانه بزند سؤال نمی‌کنی درس خواندن مهم‌تر است یا دزد را متواری کردن؟! این بستگی دارد که چه کسی چه چیزی برایش مهم باشد! (۴۲: ۱۳: ۰۱)

در سوره توبه هم داشتیم قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴)؛ اگر آبائتان و پدرانتان و ابناءتان و أزواجکم؛ ازواجتان و تِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا؛ و این‌که از کساد تجارتان می‌ترسید. می‌ترسید که اگر تجارت را ول کنی کساد می‌شود، این‌ها برایتان محبوب‌تر از جهاد فی سبیل الله بود، فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ پس منتظر باش عذاب خدا برسد. قرآن مؤمن می‌سازد. در سطح پروازی بالا قرآن و در سطح پروازی پایین که مستقیماً گلوله را به هدف بزند؛ نهج البلاغه. قرآن بالا می‌پرد و با خطوط کلی و حرکت مؤمنانه مؤمن می‌سازد. نهج البلاغه از فاصله نزدیک توپ مستقیم شلیک می‌کند. اگر کسی می‌خواهد جدی متدین شود، برود نهج البلاغه بخواند؛ یعنی طرف را چپ و راست می‌کند. می‌بینی انگار همین جوری دارد سیلی می‌خورد! که طرف سر دو راهی به هر جهت گیر می‌کند که یا زندگی از نوع شلم شورباست و یا یک زندگی علی‌وار که در بسیج رزمی یا فرهنگی شرکت می‌کنی. کسانی که نهج البلاغه خواندند می‌دانند من چه می‌گویم.

در سوره توبه هم داشتیم قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (۲۴)؛ اگر آبائتان و پدرانتان و ابناءتان و أزواجکم؛ ازواجتان و تِجَارَةٌ

تَخْشُونَ كَسَادَهَا؛ و این که از کسادى تجارتتان مى ترسید. مى ترسید که اگر تجارت را ول کنی کساد مى شود، اینها برایتان محبوب تر از جهاد فی سبیل الله بود، **فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ** پس منتظر باش عذاب خدا برسد. قرآن مؤمن مى سازد. در سطح پروازى بالا قرآن و در سطح پروازى پایین که مستقیماً گلوله را به هدف بزند؛ نهج البلاغه. قرآن بالا مى پرد و با خطوط کلی و حرکت مؤمنانه مؤمن مى سازد. نهج البلاغه از فاصله نزدیک توپ مستقیم شلیک مى کند. اگر کسی مى خواهد جدی متدین شود، برود نهج البلاغه بخواند؛ یعنی طرف را چپ و راست مى کند. مى بینی انگار همین جورى دارد سیلى مى خورد! که طرف سر دو راهی به هر جهت گیر مى کند که یا زندگى از نوع شلم شورباست و یا یک زندگى على وار که در بسیج رزمى یا فرهنگى شرکت مى کنی. کسانی که نهج البلاغه خواندند مى دانند من چه مى گویم.

به هر حال جواب آن سؤال این آیه ۷۱ نساء است؛ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ** شما حذر و ترس و خشیت و این احتیاطها را بگیرید و خوب بررسی کنید، حالا **فَانْفِرُوا تُبَاتٍ أَوْ انْفِرُوا جَمِيعاً** (تُبَات جمع تُبَة و تُبَات یعنی استقامت) یا تبه تبه و گروه گروه بروید و یا جمیع. یک موقع نیاز هست یک گروه بروند، یک موقع نیاز هست همه بروند. **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً؛** حالا شایسته نیست که یک گروه از مؤمنان نفر فرهنگى نکنند. حق ندارند. ادبیات این است. مؤمنان **حق ندارند** وقتی نیاز نیست، همه شان بروند جهاد رزمى. این پس از یک عمر دعوت به اسلام و معارف است، یا داریم الم یعلموا؟ ۲۰ سال است من دارم مى گویم و دعوت کردم و مبانى را گفتم، آیا هنوز نمى دانید؟ سوره براءت و مائده از آخرین آیات نازل خداست. و دائم داریم «ما كان» های بسیار داریم به این معنی که این **حق ندارد**، آن حق ندارد! دیگر ادبیات این است. (۴۹: ۱۹: ۰۱) **وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَآفَّةً؛** مؤمنین حق ندارند وقتی احتیاج نیست نفر و کوچ عمومى بکنند، پس بسیج فرهنگى و بسیج علمى چه مى شود؟! اگر همه بروند چه کسی مى خواهد جبهه فرهنگ را نگه دارد؟! کسی که توان نگه داشتن جبهه فرهنگى دارد، مى رود هی ساختمان سه طبقه بسازد؟! بابت این کارش باید جواب بدهد. حداقل اگر اهل علمى برو یک نوآوری و کشف و اختراعى داشته باش. یک آبی بریز در آسیاب حکومت اسلامى! نه این که برای خودت ول بچرخى! آدم بعضى آدمها را مى بیند با توانمندیهای عجیب و غریب ولی فقط دارند یک کارهایی

می‌کنند! آدم تعجب می‌کند! مگر این جان را حراجی گذاشته‌ای؟ مگر چند سال می‌خواهی زندگی بکنی؟ برای چه کسی ساختمان می‌سازی؟ برای هر کسی! مثل مرده‌شور که هر مرده‌ای را دستش بدهی می‌شوید و برایش فرقی نمی‌کند. خوب برو در آزمایشگاهی یک تحقیقاتی بکن! همه که چنین ذهن قوی ندارند. شما که چنین ذهنی داری نمی‌توانی برای خودت عمل بکنی! لذا این آیه نازل می‌شود و این آیات کنار هم قشنگ است.

(۱۲۲): ... فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَىٰ آيَةِ بَسِيجٍ

فرهنگی و علمی است. در متن جنگ تبوک و **حکومت اسلامی** این آیات نازل شده است. در متن جهاد رزمی، آیه جهاد فرهنگی نازل شده است. آن وقت آدم عمرش را حتی در حوزه‌ها و **مراکز علمی** بی‌ربط صرف نمی‌کند. فکر نمی‌کند که دارم به کیف الله بازی می‌روم (۱۳: ۲۳: ۰۱) و می‌داند که در مسیر اهداف تبوک این‌جا آمده است. به خاطر این که در همین ماجرای تبوک، وضع به جایی رسیده است که پیامبر به علی (ع) می‌گوید: **يَا عَلِيُّ إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِي أَوْ لِيك**؛ یا علی این شهر به جایی رسیده که به جز با حضور من یا تو اصلاح پیدا نمی‌کند. نمی‌توانیم دو تایی از شهر بیرون برویم. گاهی موقعیت رهبر این جور می‌شود؛ یعنی به جهت فرهنگی **بدون رهبر** جایی آنقدر افت پیدا می‌کند که حضرت موسی با این که یک پیغمبر را جای خودش می‌گذارد، گوساله سامری کار خودش را می‌کند. و لذا حضرت علی (ع) در شهر می‌ماند و به جنگ نمی‌رود و این تنها غزوه‌ای است که حضرت علی شرکت نمی‌کنند؛ یعنی اوضاع فرهنگی این قدر نازل بود؛ یعنی در وضعیتی که از این طرف قیصر روم دارد حمله می‌کند و از طرفی جنگ تبوک با روم، **غُلِبَتِ الرُّومُ** (روم: ۱) یعنی امپراطوری ایران شکست خورد؛ چون دنیای دو قطبی بود. در این وضعیت خطرناک دشمن داخلی که وضعیت فرهنگی هم بسیار بد است. در آن طرف هم دشمن خارجی.

() با این شرایط وقتی آدم به آیه ۱۲۲ می‌رسد، می‌فهمد که اگر به حوزه رفته در مسیر اهداف حکومت رفته است و نمی‌توانم برای خودم ول بچرخم و هر چیزی بخوانم! عشقم شده برگرداندن یک مرجع ضمیر! یک جهاد فرهنگی مرا به حوزه‌ها کشانده! آن وقت حواس خودش را جمع می‌کند که دارد چه کار می‌کند! شما تو کار رسانه می‌توانید کار کنید کار کنید. این یهودی‌ها یک کدام‌شان مهندسی نمی‌رود بخواند، این کارها را گذاشته‌اند

برای عرب‌ها و ایرانی‌ها! همه‌شان یا رسانه می‌خوانند یا اقتصاد.. بعد ما هی می‌رویم مهندسی می‌خوانیم بشویم
عمله این و آن! ببینید ارزش کارها با هم فرق دارد. به نیت افراد کاری نداریم. آقا الان فریاد رسانه‌شان بلند
است، بیایید توی صحنه، در تلویزیون و تبلیغات کار کنید. آقا به این حوزویان که به رسانه اعتراض می‌کردند
گفتند: خود شما چه کار کردید؟ شما باید به این‌ها خط می‌دادید! بیایید تو صحنه کار کنید و فضا را پر بکنید،
به جای این که برای خودتان و برای ذوق شخصی خودتان کار بکنید. آدم باید ببیند که در جان خودش چقدر
دارد ولخرجی می‌کند!

صلوات!